

Investigating the Functions of Speaking the Truth and its Impact on the Health of the Society from the Perspective of Allameh Tabatabai

ARTICLE INFO

Article Type

Research Article

Authors

Samad Rahmani¹

Hamed Fathaliani^{2*}

Seyed Hamid Hosseini³

How to cite this article

Samad Rahmani, Hamed Fathaliani, Seyed Hamid Hosseini, Investigating the Functions of Speaking the Truth and its Impact on the Health of the Society from the Perspective of Allameh Tabatabai, *Journal of Islamic Life Style Centered on Health*. 2023;6(4):432-440.

1. PhD student, Department of Quran and Hadith Sciences, Hamedan Branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Education, Malayer Branch, Islamic Azad University, Malayer, Iran (Corresponding Author).

3. Assistant Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Hamedan branch, Islamic Azad University, Hamedan, Iran.

* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: hmdftln@gmail.com

Article History

Received: 2022/06/24

Accepted: 2022/10/17

ABSTRACT

The language, which is the masterpiece of divine creation, has been repeated many times in the Holy Quran, and the creation of language and its God-giveness, the field related to speech, with emphasis on the tongue and lips, has been clearly and clearly mentioned. For this reason, in the science of linguistics, it has assigned various principles and branches. From the perspective of the Holy Qur'an, language is a tool for conversation and understanding, which has an epistemological aspect; Because the ways of understanding from the perspective of the Holy Quran are through the eyes, ears or tongue. If the language is used to unite the Muslim community and spread good among them; It is the best means; Because with the help of it, the good is done and the evil is forbidden, and if it is used to create division among the Islamic Ummah; It is the worst tool for the health of the individual and society because it brings the most dangerous pests for the health of societies and individuals in families. The most important functions of speaking the truth of the tongue are: monotheism, tahimidi, supplication, testimony, confirmation, correction, guidance, training, persuasion, eloquence, explanation, teaching, praise, and forgiveness. The method of this research is descriptive-analytical with library technique.

Keywords: Qur'an, Allameh Tabatabai, Al-Mizan, function, language, knowledge, health

بررسی کارکردهای حق گویی لسان و تاثیر آن بر سلامت

جامعه از منظر علامه طباطبایی

صمد رحمانی^۱

دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

حامد فتحعلیانی^{۲*}

استادیار، گروه معارف، واحد ملایر، دانشگاه آزاد اسلامی، ملایر، ایران (نویسنده مسئول).

سید حمید حسینی^۳

استادیار، گروه علوم قرآن و حدیث، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

چکیده

لسان که شاهکار خلقت الهی می‌باشد در قرآن کریم، بارها تکرار شده و درباره پیدایش زبان و خدادادی بودن آن، حوزه مرتبط با تکلم با تأکید بر زبان و لب‌ها، به صراحت و روشنی سخن به میان آمده است. به همین خاطر در علم زبان شناسی، اصول و شاخه‌های مختلفی را به خود اختصاص داده است. از منظر قرآن کریم، لسان ابزاری برای مکالمه و مفاهمه می‌باشد که دارای جنبه معرفتی است؛ چرا که راه‌های فهم از منظر قرآن کریم از راه چشم، گوش و یا زبان است. اگر زبان در متحد کردن جامعه مسلمین و رواج خیر بین آن‌ها به کار گرفته شود؛ بهترین وسیله است؛ زیرا به کمک آن امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌شود و اگر در ایجاد تفرقه بین امت اسلامی به کار گرفته شود؛ بدترین وسیله برای سلامت فرد و جامعه است زیرا خطرناک‌ترین آفات را برای سلامت جوامع و افراد در خانواده‌ها به دنبال می‌آورد. مهمترین کارکردهای حق گویی لسان عبارتند از: توحیدی، تحمیدی، مناجاتی، دعایی، شهادتی، تصدیقی، تنزیهی، هدایتی، تربیتی، ترغیبی، فصاحتی، تبیینی، تعلیمی، ثنایی، استغفاری. روش این تحقیق توصیفی-تحلیلی با فن کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: قرآن، علامه طباطبایی، میزان، کارکرد، لسان، معرفت، سلامت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۵

*نویسنده مسئول: hmdftln@gmail.com

مقدمه

زبان از نعمت‌های بزرگ خداوند بر انسان است و همچون سلاحی دولبه می‌باشد به گونه‌ای که برای نیکی میدان وسیعی دارد و در بدی مکاری هزار چهره است؛ پس هر کس زبانش را آزاد و افسارش را رها کند او را به راه‌های شیطان می‌برد و به لبه پرتگاه سوق می‌دهد.

هیچ کس از شر زبان در امان نیست، مگر کسی که او را به افسار شریعت لگام زده باشد، بنابراین آنچه را که در دنیا و آخرت به او سود می‌رساند، بیان می‌کند. زبان سرکش‌ترین جزء از اجزای انسان است، زیرا نه خستگی در رها کردن وجود دارد و نه زحمت تلاش در حرکت دادن آن، و بزرگ‌ترین ابزاری است که شیطان آن را علیه انسان به کار می‌برد. اگر چشم محدود به دیدن و گوش محدود به شنیدن و دست محدود به لمس کردن است، اما زبان با وجود حجم کوچکش به همه چیز می‌پردازد؛ حق و باطل، انکار و تصدیق، اطاعت و معصیت، کفر و ایمان و محدودیتی برایش نیست مگر به شریعت. همچنان که امام علی (ع) می‌فرماید «المؤمن مُلجَم - مؤمن دهان‌بند دارد» و به همین خاطر هر چیزی را نمی‌گوید. از جنبه دیگر، زبان در طاعت خدا و یاد او میدان وسیعی دارد و می‌توان به جای استفاده از آن در نافرمانی خداوند و سخنان بی‌هوده و کنجکاوی در امور دیگران، آن را در یاد و اطاعت خداوند به کار گرفت و به درجات عالی بندگی رسید. و از آن برای استغفار، تسبیح، تحمید، تکبیر، تلاوت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، صلح و سازش بین طرفین دعوا و درگیری استفاده کرد.

۳- تعاریف مفاهیم و اصطلاحات

الف- لسان در قرآن

هر لفظی در برابر معنایی وضع شده که مشتمل بر غرضی است که از آن معنا منظور است، از آن جمله دو کلمه "قول" و "کلام" است که اگر صوت خارج از دهان آدمی را کلام و قول می‌گویند برای این است که معنای مورد نظر صاحب صوت را به شنونده منتقل می‌کند. بنا براین هر چیزی که این اثر و خاصیت را داشته باشد، یعنی مقصود یکی را به دیگری منتقل سازد، آن نیز کلام است، چه صوتی و لفظی باشد و یا اصوات و الفاظی متعدد باشد، و چه آن که اصلا از جنس صوت نباشد، مثلاً اشاره و رمز باشد و انسان‌ها در این که صوت مفید فایده تام و کامل را کلام بنامند، هیچ توقف و تردید ندارند، هر چند آن صوت از دهان بیرون نیاید، و همچنین در نامیدن اشاره هر چند مشتمل بر صوت نباشد.

قرآن کریم هم مانند همه، عقلاً معنایی و مفاهیمی را که به دلها القا می‌شود کلام خوانده و آنچه از ناحیه فرشته و شیطان به دل‌های آدمیان می‌افتد کلام، قول، وحی، امر، وعده و سوسه خوانده است. (۹) مثلاً در آیه: (وَ لَأْمُرَنَّهُمْ، فَلْيَتَّبِعَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ) (نساء: ۱۱۹) القای شیطان در دل انسانها را، امر خوانده، و در آیه (كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ) (حشر: ۱۶) قول نامیده؛ و در آیه: (يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ) (ناس: ۵) و سوسه نامیده؛ و در آیه: (يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ) (أنعام: ۱۱۲) وحی نامیده؛ و نیز در حکایت کلام ابلیس یعنی آیه: (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ) (إبراهيم: ۲۲) و در آیه: (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ، وَ يَأْمُرُكُمُ

بِأَفْحَشَاءَ، وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره: ۲۶۸-۲۶۹) وعده شیطان خوانده است.

ب- معرفت

معرفت: علم به جزئیات آن چه که با حواس پنجگانه انسان ادراک می شود، همان گونه که گفته می شود عَرَفْتُ الشَّيْءَ أَعْرَفُهُ، عَرَفْنَا إِذَا عَلِمْتَهُ بِإِحْدَى الْحَوَاسِ (۱)

راغب گفته: معرفت و عرفان، درک و شناختن شیء است با تفکر و تدبیر در اثر آن و آن از علم اخص است.

گویند «فَلَانٌ يَعْرِفُ اللَّهَ» نمی گویند «يَعْلَمُ اللَّهَ»؛ که معرفت بشر به خدا با تفکر در آثار اوست نه با ادراک ذاتش و گویند: «اللَّهُ يَعْلَمُ كَذَا» نگویند: «يَعْرِفُ كَذَا» زیرا که معرفت از علم قاصر است و در حاصل از تفکر استعمال می شود (۲)

المَعْرِفَةُ وَالْعُرْفَانُ: درک کردن و دریافتن چیزی است از روی اثر آن با اندیشه و تدبیر که اخص از علم است و واژه "انکار" نقطه مقابل و ضد آن است؛ زیرا انکار، ضد معرفت و علم است و جهل، ضد علم (۳).

در آموزه های قرآنی، «لسان» جزء ابزارهای معرفت شناسی معرفی شده و کارکردهای بیانی و قابل فهم بودن آن مطرح است: (وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي) «و برادرم هارون از من زبان آورتر است، پس او را با من به عنوان مددکار بفرست تا مرا تصدیق کند» (قصص: ۳۴). همچنین آن را یکی از عوامل کسب علم و معرفت معرفی فرموده اند: (وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجِبِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) نحل: ۱۰۳

در آیه می بینیم که کلمه «لسان» با کلمه «يُعَلِّمُ» هم نشین گشته تا بیانگر تعلیم گفتاری و زبانی باشد و زبان به عنوان یکی از ابزار معرفت شناسی مطرح گردد.

علامه طباطبایی در ذیل این آیه بیان می دارد که اگر مقصود شما از تعلیم، تلقین الفاظ است و قرآن کریم کلام آن مرد است، نه کلام خدا، جوابش این است که آن مرد غیر عرب است، و این قرآن به زبان عربی مبین است. و اگر منظورتان این است که آن مرد معانی و معارف قرآنی را به او یاد می دهد، و الفاظ از رسول خدا (ص) است، و او الفاظ خود را به خدا افتراء می بندد، جوابتان این است که معارف حقیقی قرآن در بردارد که هیچ صاحب عقلی در حقیقی بودن آن شک ننموده و تمامی عقول، مجبور و مضطر در قبول آنند، اگر رسول خدا (ص) آنها را از بشری گرفته بود خودش نسبت به آنها ایمان نمی داشت، و حال آنکه او به آیات خدا ایمان دارد و اگر ایمان نمی داشت خدا هدایتش نمی کرد، چون خدا کسی را که به آیاتش ایمان ندارد هدایت نمی کند، و چون مؤمن به آیات خداست، دیگر به خدا افتراء نمی بندد، چون به خدا افتراء نمی بندد مگر کسی که ایمان به آیات او نداشته باشد (لِنَّمَا يَفْتَرِيَ الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ) (نحل: ۱۰۵) پس این قرآن افتراء نیست، و بشری آن را به پیامبر (ص) تعلیم نداده چرا که پیامبر (ص) مؤمن به آیات قرآن است. (۹)

همچنین از دیدگاه علامه طباطبایی، همنشینی «لسان» در کنار لب، مورد توجه بودن قدرت گویایی آن از منظر قرآن کریم بیشتر نمایان می گردد: (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ) (بلد: ۸-۹). خداوند

بدن انسان را مجهز به دو چشم نموده تا دیدنی ها را ببیند تا بدین وسیله علم به دیدنی ها برای او حاصل شود و زبان و دلب را برای او قرار داد تا به وسیله آن ها توانایی برساختن گفتن پیدا کند، آن هم با وسعت دامنه ای که دارد و او را از راه سخن گفتن به منویات انسان های دیگر آگاه می کند به وسیله سخن گفتن هر یک بر باطن و ضمیر دیگری آگاه گردد و علم خود را به او منتقل کند (۹).

کارکردهای معرفتی حوزه لسان:

کارکردهای معرفتی لسان در قرآن کریم از دو جنبه مورد بررسی قرار می گیرد: ۱- کارکردهای حق گویی ۲- کارکردهای ضلال گویی، البته این تقسیم بندی با الهام از قرآن کریم می باشد، آن جا که می فرماید: (فَمَاذَا بَعُدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ) «و معلوم است که بعد از حق چیزی جز ضلالت نمی تواند باشد، پس از راه حق به کجا منحرف می شوید» (یونس: ۳۲). لذا در مقاله پیش رو فقط کارکردهای حق گویی لسان بررسی خواهد شد.

کارکردهای حق گویی لسان عبارتند از:

۱. کارکرد توحیدی:

التَّوْحِيدُ: توحید، عبارت است از ایمان به خداوند یکتا می باشد و خداوند واحد أحد، دارای وحدانیت است (۴) وحد: وحدت بمعنی انفراد است، واحد در اصل چیزی است که مطلقاً جزئی ندارد، و هرگاه خداوند متعال توصیف به واحد شود؛ به معنای آن است که او کسی است که تجزیه و کثرت در مورد او صحیح نمی باشد. (۲)

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا) خطاب در این آیه به عموم اهل کتاب است و دعوت: "ای اهل کتاب بیائید به سوی کلمه ای که بین ما و شما مساوی است که جز خدا را نپرستیم و کسی را او شریک نکنیم" در حقیقت دعوت به این است که همه بر معنای یک کلمه متفق و مجتمع شویم، به این معنا که بر مبنای آن کلمه واحد عمل کنیم و اگر نسبت را به خود کلمه داده، برای این بوده که بفهماند کلمه نامبرده چیزی است که همه از آن دم می زنند و بر سر همه زبان ها است، در بین خود ما مردم هم معمول است که می گوئیم: مردم در این تصمیم یک دل و یک زبانند، و این می فهماند که در اعتقاد و اعتراف و نشر و اشاعه آن همه متحدند.

کلمه "سواء" در اصل مصدر است، ولی در معنای صفت یعنی "متساوی الطرفین" نیز استعمال می شود، و معنای جمله: (سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ) این است که کلمه مذکور، کلمه ای است که تمسک بدان و عمل به لوازمش بین ما و شما مساوی است و همه ما باید به آن تمسک جویم و بنا بر این توصیف کلمه به صفت "سواء"، به معنای این است که قرآن و تورات و انجیل در دعوت به این کلمه متفقند و این کلمه "توحید" است و اگر مراد از کلمه "توحید" باشد، و در حقیقت جمله: (أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ) از قبیل وضع تفسیر صحیح و حق در موضع "کلمه سواء" و کلمه مورد اتفاق خواهد بود و در حقیقت فرموده: (تَعَالَوْا إِلَى أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ)، بیائید به سوی اینکه غیر خدا را نپرستیم. بگو بیائید به سوی کلمه ای که ما و شما همه در آن یکسانیم و آن کلمه توحید است و لازمه اعتقاد به توحید دست برداشتن از شرکاء است و این که غیرخدا سیحان شرکائی نگیرند و مراد از جمله (أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ) نفی عبادت غیر خدا

است نه اثبات عبادت خدا، و کلمه "إِلَّا اللَّهُ" بدل است نه استثنا و لازمه بدل بودن آن، این است که سیاق "إِلَّا اللَّهُ" سیاق نفی شریک؛ شریک در عبادت است، نه اثبات اله، چون قرآن کریم اثبات وجود اله و حقیقت آن را امری مسلم می‌داند (۹).

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (ص: ۶۵). جمله "إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ" می‌خواهد غرض آن جناب را منحصر در "انذار" کند، و سایر اغراض را مانند توقع مال و مقام که چه بسا دعوت به حق، در بین مردم مشتبه به آنها می‌شود را از آن جناب نفی کند، و جمله "وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ" توحید را با حجتی که آن را اثبات کند، یعنی، آنچه از اسماء و صفات خدا بر توحید دلالت می‌کند را ابلاغ می‌دارد.

پس جمله "وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ" الوهیت را از تمامی آلهه نفی می‌کند. و اما اثبات "الوهیت" برای خدای تعالی امری است که بعد از انتفای الوهیت از غیر خدا، قهرا و خود به خود حاصل است، چون بین اسلام و وثنیت در اصل اینکه معبود به حقی وجود دارد اختلاف و نزاعی نیست، نزاعی که هست در این است که آن اله و معبود به حق الله تعالی است، و یا غیر اوست؟ هر چند که گفتیم اسماء و صفاتی که در آیه آمده، خود دلیل اثبات الوهیت خدا نیز هست، و تنها الوهیت غیر خدا را نفی نمی‌کند (۹).

﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران: ۱۷۳). "حَسْبُنَا اللَّهُ" اکتفای ما به خدا است به حسب ایمان است نه به حسب اسباب خارجی، که سنت الهیه آن را جاری ساخته، و کلمه (وکیل) به معنای کسی است که امر انسان را به نیابت از انسان تدبیر می‌کند. مضمون آیه بر می‌گردد به معنای آیه زیر، که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾ (طلاق: ۳). (۹)

۲. کارکرد تحمیدی:

کلمه حمد به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که ثنا شونده به اختیار خود انجام داده است (۹)

و حَمْدُ اللَّهِ تَحْمِيدٌ: حَمْدُهُ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى، فَأَنَا حَمَّادٌ، وَاللَّهُ أَهْلُ التَّحْمِيدِ وَالتَّحَامِيدِ - و خدا را حمد کردم: او را بارها و بارها حمد کردم [الحمد لله گفتیم] که من حَمَّاد هستم و خداوند اهل حمد و ستایش است. (۵)

﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ (أعراف: ۴۳).

هرچند که از نظر علامه طباطبایی «حمد توصیف است، و خدای سبحان خود را از توصیف و اصفان از بندگانش منزه دانسته، و فرموده: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ لِإِعْبَادِ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾، خدا منزه است از آنچه توصیفش می‌کنند، مگر بندگان مخلص او (صافات: ۱۶۰). و در کلام مجیدش هیچ جا این اطلاق را مقید نکرده، و هیچ جا عبارتی نیاورده که حکایت کند حمد خدا را از غیر خدا، به جز عده‌ای از انبیاء مخلصش، که از آنان حکایت کرده که حمد خدا گفته‌اند، در خطابش به نوح (ع) فرموده: ﴿قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾، پس بگو حمد آن خدایی را که ما را از قوم ستمکار نجات داد (مؤمنون: ۲۸) و از ابراهیم (ع) حکایت کرده که گفت: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ﴾ (ابراهیم: ۳۹) سپاس خدایی را که در سر پیری اسماعیل و اسحاق را به من داد) و در چند جا از کلامش به رسول گرامیش

محمد (ص) فرموده: که ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ بگو الحمد لله (نمل: ۹۳) و از داود و سلیمان (ع) حکایت کرده که: ﴿وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ گفتند: الحمد لله (نمل: ۱۵) و از اهل بهشت یعنی پاک‌دلانی که از کینه درونی، و کلام بیهوده، و فسادانگیز پاکند، نقل کرده که آخرین کلامشان حمد خدا است، و فرموده: ﴿وَأَخْرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (یونس: ۱۰) و اما غیر این موارد هر چند خدای تعالی حمد را از بسیاری مخلوقات خود حکایت کرده، و بلکه آن را به همه مخلوقاتش نسبت داده، و فرموده: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾ (شوری: ۵) و نیز فرموده: ﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ﴾ (رعد: ۱۳) و نیز فرموده: ﴿وَلِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ «هیچ چیز نیست مگر آنکه خدا را با حمدش تسبیح می‌گوید» (اسراء: ۴۴) این که بطوری که ملاحظه می‌کنید همه جا خود را از حمد حامدان، مگر آن عده که گفتیم، منزه می‌دارد، هر جا سخن از حمد حامدان کرده، حمد ایشان را با تسبیح جفت کرده، و بلکه تسبیح را اصل در حکایت قرار داده، و حمد را با آن ذکر کرده، و همانطور که دیدید فرموده: تمامی موجودات با حمد خود او را تسبیح می‌گویند.

خداوند منزه از حمد حامدان است؛ برای اینکه غیر خدای تعالی هیچ موجودی به افعال جمیل او، و به جمال و کمال افعالش احاطه ندارد، هم چنان که به جمیل صفاتش و اسماءش که جمال افعالش ناشی از جمال آن صفات و اسماء است، احاطه ندارد، هم چنان که خودش فرموده: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾، احاطه علمی به او ندارند.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ کلمه حمد به طوری که گفته‌اند به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که ثنا شونده به اختیار خود انجام داده، به خلاف کلمه (مدح) که هم این ثنا را شامل میشود، و هم ثنای بر عمل غیر اختیاری را، مثلا گفته می‌شود (من فلانی را در برابر کرامتی که دارد حمد و مدح کردم) ولی در مورد تَلَاؤُ یک مروراید، و یا بوی خوش یک گل نمی‌گوئیم آن را حمد کردم بلکه تنها می‌توانیم بگوئیم (آن را مدح کردم). (۹)

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ (اسراء: ۱۱۱).

این آیه در حقیقت ثنائی است بر خدا، به داشتن ملکیت علی الاطلاق که بر آن متفرع می‌شود نفی فرزند و شریک و ولی. و به همین جهت رسول خدا (ص) را امر فرمود: او را تحمید کند.

۳. کارکرد مناجاتی:

نجوی: بیخ گوشی حرف زدن و سخن سَرِّی (راز و راز گفتن) اسم و مصدر هر دو به کار رفته است در لغت آمده: «نَجَا فَلَانًا نَجْوًا وَ نَجْوَى سَارَةً» یعنی پنهانی با او گفتگو کرد ایضا «نَاجَاهُ مُنَاجَاةٌ: سَارَةٌ». راغب در علت این تسمیه گفته: اصل این کلمه آن است که در جای مرتفعی با طرف راز، خلوت کنی. به قولی اصل آن نجات است و آن این که به کسی در آنچه خلاص و نجات اوست یاری کنی. (۶).

راغب اصفهانی در تفسیر خود می‌گوید: «نجوی برای سخنی که بین دو نفر یا بیشتر انجام می‌شود اطلاق می‌گردد که ممکن است در امور خیر باشد یا در امور شر» (۲)

﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾ (آل عمران: ۱۹۱)

در فرموده خداوند متعال که "رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا" ، با کلمه "هذا" به آسمانها و زمین، با این که "الاسماوات" جمع و مؤنث است اشاره شده، و این به خاطر آن بوده که غرض در این

کردن آن از ناحیه مسئول است، تا بعد از توجیه نظر او حاجتش برآورده شود، پس سؤال به منزله نتیجه و هدف است برای "دعا" (۹).

این آیه در افاده مضمونش بهترین اسلوب و لطیف‌ترین و زیباترین معنا را برای دعا دارد. زیرا: اولاً: اساس گفتار را بر تکلم وحده قرار داده، نه غیبت، و نه سیاقی دیگر نظیر غیبت، و این سیاق دلالت دارد بر این که خداوند متعال نسبت به مضمون آیه کمال عنایت را دارد. ثانیاً: فرموده بندگانم، و نفرموده مردم و یا تعبیری دیگر نظیر آن و این نیز عنایت یاد شده را بیشتر می‌رساند. ثالثاً: واسطه را انداخته، و نفرموده: (در پاسخشان بگو چنین و چنان) بلکه فرمود: چون بندگانم از تو سراغ مرا می‌گیرند من نزدیکم. رابعاً: جمله: (من نزدیکم) را با حرف «إن» که تأکید را می‌رساند مؤکد کرده و فرموده: "فَأَنِّي قَرِيبٌ" قطعاً من نزدیکم. خامساً: نزدیکی را با صفت بیان کرده و فرموده: "قَرِيبٌ" نه با فعل "أَقْرَبُ" من نزدیک می‌شوم "تا ثبوت و دوام نزدیکی را برساند. سادساً: در افاده این که دعا را مستجاب می‌کند تعبیر به "أَجِيبُ" مضارع آورد نه ماضی، تا استمرار آن را برساند. سابعاً: وعده اجابت را مقید کرد به قید "إِذَا دَعَا" - در صورتی که مرا بخواند" با این که این قید چیزی جز خود مقید نیست، چون مقید خواندن خدا است و قید هم همان خواندن خدا است و این دلالت دارد بر این که دعوت داعی بدون هیچ شرطی و قیدی مستجاب است نظیر آیه: (أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (غافر: ۶۰). این هفت نکته همه دلالت دارد بر این که خدای سبحان به استجاب دعا اهتمام و عنایت دارد. (۹)

۵. کارکرد شهادتی:

شهادت به معنی حضور و معاینه است و در صحاح مشاهده را معاینه گفته است. در مفردات گوید: شهود در معنی حضور و شهادت در معنی دیدن و معاینه اولی است. (فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ) (بقره: ۱۸۵). هر که در ماه رمضان حاضر باشد و مسافرت نکند آنرا روزه بدارد. (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (نور: ۲). در عذاب و تنبیه مرد و زن زناکننده جمعی از مؤمنان حاضر باشند و آنرا ببینند. (۶)

کلمه "شهادت" در اصل به معنای معاینه یعنی به چشم خود دیدن، و یا به گوش خود شنیدن، و یا با سایر حواس خود حس کردن بوده است، بنابراین شهادت چیزی به جز خبر عادل، در مورد دعوی نیست. تحمل شهادت و ادای آن هر دو شهادت است، یعنی هر دو حق را حفظ و اقامه می‌کنند، و قسط و عدالت را به پا می‌دارند (۹) از دیگر کارکردهای معرفتی لسان، شهادت دادن است و این شهادت ممکن است در دنیا اتفاق بیفتد و ممکن است در آخرت باشد؛ البته اگر در آخرت هم اتفاق بیفتد به خاطر این است که در دنیا شاهد بر آن بوده است. با توجه به این که یکی از ملزومات شهادت، علم و معرفت می‌باشد؛ بنابراین دیدگاه قرآن نسبت به لسان جنبه حق گویی آن است که مورد نظر آیات قرآن است: (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (نور: ۲۴).

مقصود از شهادت، شهادت اعضای بدن بر گناهان و همه معاصی است، البته هر عضوی به آن گناهی شهادت می‌دهد که مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سنخ گفتار باشد، مانند قذف (نسبت

مناجات اشاره به یک یک آسمان‌ها جدای از هم نبوده بلکه اشاره به جهت جامع آن‌ها، یعنی مخلوقیت آنها بوده و آسمان‌ها و زمین در مخلوق بودن واحدند، و این اشاره نظیر اشاره‌ای است که در حکایت کلام ابراهیم (ع) آمده، آن‌جا که فرمود: "فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَاذِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ" که این اشاره به جرم خورشید بدان جهت که خورشید است، نشده، چون ابراهیم هنوز خورشید را نشناخته بود، و اسمش را هم نمی‌دانست، که چیست بلکه بدان جهت اشاره شده که شیء است از اشیا. (۹)

(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ) (ابراهیم: ۴۱)؛ ابراهیم (ع) با این جمله مناجات خود را ختم نموده است. و این آخرین دعایی است که وی کرده، و قرآن کریم از او نقل نموده است. و این دعا شبیه به آخرین دعایی است که قرآن از حضرت نوح (ع) نقل نموده که گفته است: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) (نوح: ۲۸). (۹) (رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا) (بقره: ۱۲۸)؛ اسلامی که حضرت ابراهیم (ع) در این مناجات درخواست آن‌را می‌کند عبارت است از تمام عبودیت، و تسلیم کردن بنده خدا، آنچه دارد، برای پروردگارش (۹)

(رَبَّنَا وَأَنْتَ فِيهِمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). «پروردگارا و در میانه آنان رسولی از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان تلاوت کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد و تزکیه‌شان کند که تو آری تنها تو عزیز حکیمی» (بقره: ۱۲۹). منظور حضرت ابراهیم در این مناجات، بعثت رسول خدا (ص) می‌باشد؛ همان گونه که پیامبر (ص)

بارها فرمودند من دعای ابراهیم هستم (۹)

(وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) «و چون با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند گفتند: پروردگارا صبری به ما ده و قدمهایمان را استوار ساز و بر گروه کافران پیروزمان کن» (بقره: ۲۵۰). کلمه "إفراغ" به معنای ریختن ماده مذاب و روانی است در قالب. و منظور از این مناجات در این‌جا این است که خدای تعالی صبر را در دل آنان و به قدر ظرفیت دل‌هایشان بریزد (۹).

۴. کارکرد دعایی:

دعا، به معنی خواندن و حاجت خواستن و استمداد است و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است مثل (فَلَمَّ يَرُدُّهُمْ دُعَايَ إِلَّا فِرَارًا) (نوح: ۶) و گاهی مراد همان در خواست و استمداد است مثل (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ) (ابراهیم: ۳۹) دعوۀ نیز به معنی خواندن می‌باشد.

(وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَأَنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (بقره: ۱۸۶) (۶)

کلمه "دعا" و "دعوت" به معنای این است که دعا کننده نظر دعا شده را به سوی خود جلب کند، تا بعد از توجیه نظر او حاجتش برآورده شود. مانند این که از دور یا نزدیک شخصی را که دارد می‌رود صدا می‌زنی و می‌خوانی تا روی خود را برگرداند، آن وقت چیزی از او می‌پرسی تا به این وسیله حاجتت برآورده شود. (۹)

(وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَأَنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (بقره: ۱۸۶). کلمه "سؤال" به معنای جلب فائده و یا زیادت

نظر علامه طباطبایی این است که تنها عامل درخواست همراه در این مأموریت، اهمیت فصاحت زبان است که حضرت موسی(ع) فرموده برادرم هارون فصیح‌تر از من است، و زبانی گویاتر از من دارد، پس او را به یاریم بفرست، تا صدق مرا در مدعایم تصدیق کند، در این بیان، موسی(ع) عذری که آورده به خاطر عدم فصاحت زبانش بوده؛ لذا همراهی هارون را درخواست کرده تا با بیان فصیحش تصدیق کننده او باشد.(۹)

تصدیق کننده پیام: تصدیق کننده قرآن است که به زبان عربی است و این از رابطه‌ای که بین قرآن و زبان عربی است فهمیده می‌شود: (وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ يُبَشِّرَ الْمُحْسِنِينَ) «با اینکه قبل از قرآن کتاب موسی بود که راهبر و رحمت بود و این قرآن مصدق تورات است، لسانی است عربی تا کسانی را که ستم کردند انذار کرده نیکوکاران را بشارت باشد» (أحقاف: ۱۲).

جمله «و من قبله» جمله‌ای حالیه باشد، و معنای جمله این است که: به زودی خواهند گفت: این افترا بی است قدیم و سابقه‌دار، در حالی که کتاب موسی که امام و رحمت بود و قرآن هم آن را تصدیق دارد، قبل از آمدن قرآن از آمدنش خبر داده بود، و این قرآن هم که مصدق تورات است، به زبانی عربی آن را تصدیق کرده تا برای ستمکاران بیم‌رسان و برای نیکوکاران بشارتی باشد، و با این حال چگونه ممکن است افک بوده باشد.

۷. «امام» و «رحمه» بودن تورات به این معنا است که: تورات کتابی است که می‌تواند مقتدای بنی اسرائیل باشد، و بنی اسرائیل باید در اعمال خود از آن پیروی کنند، بدین جهت امام است، و بدین جهت که مایه اصلاح نفوس مردم با ایمان است رحمت است(۹)

۷. کارکرد تنزیهی:
التنزیه: تسبیح خداوند متعال و به دور دانستن او است از آنچه که مشرکان می‌گویند. همچنین تنزیه خداوند؛ به دور دانستن خداوند است از هرآنچه که نقضی در آن است (۷)
تنزیه خداوند عبارت است از به دور دانستن خداوند و منزله دانستن او است از مانند و شبیه(تهذیب اللغة، ج ۶، ۹۳)
تنزیه الله: تسبیح خداوند و میرا دانستن اوست از آنچه مشرکان توصیف می‌کنند(۴)
(قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) (بقره: ۳۲).

از این آیه معلوم می‌شود آنچه آدم از خدا گرفت، و آن علمی که خدا به‌وی آموخت، غیر آن علمی بود که ملائکه از آدم آموختند، علمی که برای آدم دست داد، حقیقت علم به اسماء بود، که فراگرفتن آن برای آدم ممکن بود و برای ملائکه ممکن نبود، و آدم اگر مستحق و لایق خلافت خدایی شد، به‌خاطر همین علم به اسماء بوده، نه به‌خاطر خبر دادن از آن، و گر نه بعد از خبر دادنش، ملائکه هم مانند او باخبر شدند، دیگر جا نداشت که باز هم بگویند: ما علمی نداریم آن مسمیات و نامیده‌ها که برای آدم معلوم شد، حقایقی و موجوداتی خارجی بوده‌اند، نه چون مفاهیم که ظرف وجودشان تنها ذهن است، و اسماء نامبرده موجوداتی بوده‌اند که از همه آسمان‌ها و زمین غایب بوده، و به کلی از محیط کون و وجود بیرون بوده‌اند و عالم شدن به آن موجودات غیبی، یعنی آن‌طوری که

زنا دادن)، دروغ، غیبت و امثال آن، روز قیامت زبان به آن شهادت می‌دهد، و هر چه از قبیل افعال باشد، همچون سرقت و راه رفتن برای سخن چینی و سعایت و امثال آن، بقیه اعضاء بدان گواهی می‌دهند و چون بیشتر گناهان به وسیله دست و پا انجام می‌شود از این رو آن دو را نام برده. در حقیقت شاهد بر هر عملی خود آن عضوی است که عمل از او سرزده هم چنان که آیه(شَهَدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۹).

(يَا مَعْشَرَ الْإِنسِ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ) (انعام: ۱۳۰).

«تکرار کلمه شهادت در آیه مورد بحث به این جهت است که متعلق آن دو مختلف است؛ مراد از شهادت اولی شهادت به آمدن انبیاء و ابلاغ آیات خداوند و انذار از عذاب قیامت است و مقصود از شهادت دومی شهادت به کفر عمدی خود نسبت به دین انبیاء (ع) است»(۹).

(شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ) (آل عمران: ۱۸). مراد از شهادت به طوری که از ظاهر آیه شریفه بر می‌آید شهادت "قولی" است نه "عملی"، هر چند که شهادت عملی خدا بر یکتایی و عدالتش نیز در جای خود صحیح و حق است، چون عالم وجود با نظام واحدش شهادت می‌دهد بر این که معبودی واحد دارد، و با تمامی جزء جزء وجودش که همان اعیان موجودات است شهادت می‌دهد که اگر معبودی غیر از او بود نظامی چنین متصل و به هم پیوسته نمی‌داشت(۹).

(وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسَتْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا) (اعراف: ۱۷۲). «اشهاد» بر هر چیز حاضر کردن گواه است در نزد آن و نشان دادن حقیقت آن است تا گواه، حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درک نموده و در موقع به شهادت به آنچه که دیده شهادت دهد، و اشهاد کسی بر خود آن کس نشان دادن حقیقت او است به خود او تا پس از درک حقیقت خود و تحمل آن در موقعی که از او سؤال می‌شود شهادت دهد. هر چند که علامه طباطبایی معتقدند، جمله "بلی شهدنا" از قبیل زبان حال و یا لازمه گفتار را به صاحب گفتار نسبت دادن است، چون وقتی محتاج بودن خود را اعتراف کنند لازمه‌اش این است که به وجود آن کسی که به او احتیاج دارند نیز اعتراف کرده باشند و در مقام شهادت جز به دلالت صریح و مطابقی کلام به چیز دیگر اکتفاء نمی‌شود.(۹)

۶. کارکرد تصدیقی:
تصدیق عبارت است از تأیید آنچه که گفته شده است و از نظر عمل آنرا شایسته می‌داند.(۲). تصدیق به معنی اذعان و اعتقاد و راست دانستن مطلب و سخن است و مراد از تصدیق ایمان به آن می‌باشد(۶)
تصدیقی که در آیات قرآن آمده از دو نظر قابل بررسی است؛ یکی تصدیق پیام آور و دیگری تصدیق کردن پیام.

تصدیق کننده پیام آور: با توجه به این که هر پیام‌آوری برای رساندن پیام خود به گوش مستمعین نیازمند تصدیق او از جانب فرد ثالثی می‌باشد و این کار نیازمند ابزاری قوی به نام زبانی فصیح و بلیغ است؛ لذا از منظر قرآن کریم مورد توجه بوده است: (وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَضْحَقُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) (قصص: ۳۴).

این که آیه، خیر و شر را معروف و منکر خوانده، این است که به حسب نظر دین، خیر معروف و شر منکر است، نه به حسب عمل خارجی. (۹)

۹. کارکرد تربیتی:

راغب می‌گوید: ربّ در اصل بمعنی تربیت است و بر فاعل بطور استعاره گفته می‌شود و ربّ به‌طور اطلاق فقط بر خداوند اطلاق می‌گردد که متکفّل به اصلاح موجودات است. (۲)

ربّ به معنی مربّی از اسماء حسنی است و مقام ربوبیت خداوند را روشن می‌کند یعنی آن‌گاه که در وصف خدا گفته شود: ربّ العالمین. مراد پرورش دادن و تربیت کردن تمام موجودات است. در قرآن مجید بر خداوند سبحان اطلاق شده بنا بر نقل المعجم المفهرس بیشتر از نهصد و شصت فقره است که مضمون مجموع آن‌ها روشن می‌کند که خداوند پرورش دهنده تمام موجودات است هم خلقت از جانب اوست و هم تربیت، بنابراین خالق و مربّی، فقط خدای سبحان است. (۶)

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (نحل: ۳۶).

جمله "لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا" اشاره است به این که مسأله بعثت رسول، امری است که اختصاص به امتی ندارد، بلکه سنتی است که در تمامی مردم و همه اقوام جریان می‌یابد، و ملاکش هم احتیاج است، و خدا به حاجت بندگان خود واقف است. و جمله "أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ"؛ بیان بعثت رسول است، و معنایش این است که حقیقت بعثت رسول جز این نیست که بندگان خدای را به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت دعوت کند، زیرا امر و نهی از یک بشر به سایر افراد بشر، مخصوصاً وقتی که امر و ناهی رسول باشد جز دعوت عادی، معنای دیگری ندارد، و معنایش الجاء و اضطرار تکوینی نیست. (۹)

(فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَنَا لَعَلَّهُ يُتَدَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (طه: ۴۴).

این که در گفتگوی با فرعون از تندی و خشونت خودداری کنند، همین خویشتن داری از تندی، واجب‌ترین آداب دعوت است، که خداوند متعال در این آیه متذکر می‌شود. (۹)

چرا که دعوت به دین حق هرگز و در هیچ موردی لغو نیست، برای این که در مردمی که آن را می‌پذیرند اثر گذاشته و ایشان را در سعادت تکمیل می‌کند و در مردمی که آن را نمی‌پذیرند نیز اثر گذاشته ایشان را در شقاوتشان تکمیل می‌کند، هم‌چنان که خدای تعالی فرمود: (و نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) (اسراء: ۸۲). (۹)

(وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ) (لقمان: ۱۹) کلمه "قصد" در هر چیز به معنای حد اعتدال در آن است، و کلمه "غض" به طوری که راغب گفته به معنای نقصان در نگاه کردن و صدا کردن است، و بنا به گفته وی غض صوت به معنای آهسته و کوتاه صدا کردن است، (مفردات راغب، ماده قص و غض) و معنای آیه این است که در راه رفتنت میانه‌روی را پیش گیر، و در صدابت کوتاه و ناقص آن را پیشه ساز؛ چرا که این از آداب سخن گفتن است. (۹)

۱۰. کارکرد ترغیبی:

رغب: اصل رغب به معنی وسعت است. گویند «رَغِبَ الشَّيْءُ: اتَّسَعَ» رغب چون با «فی» و «إلی» باشد، معنای دوست داشتن، مایل بودن و

هستند، از یک سو تنها برای موجود زمینی ممکن بوده، نه فرشتگان آسمانی، و از سوی دیگر آن علم در خلافت الهیه دخالت داشته است. (۹)

۸. کارکرد هدایتی:

هدایت به معنی ارشاد و راهنمایی است از روی لطف و خیرخواهی. در صحاح و قاموس در معنای "هدی" گفته: "الْهُدَى: الرَّشَادُ وَ الدَّلَالَةُ" یعنی هدی به معنی هدایت یافتن و هدایت کردن است ولی دیگران فقط دلالت گفته‌اند.

در مجمع گفته: هدایت در لغت به معنی ارشاد و دلالت بر شیء است.

به قول راغب آن دلالت و راهنمایی از روی لطف است و در باره (فَاهْتَدَوْهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ) (صافات: ۲۳) و غیر آن گوید: راهنمایی بر سبیل تحکّم است. (۶)

"راغب" هدایت انسان توسط خداوند متعال را به چهار نوع دسته بندی می‌کند: اول: هدایتی که شامل تمامی کسانی است که نعمت عقل داده شده اند، همان‌گونه که می‌فرماید: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (طه: ۵۰). نوع دوم: هدایتی است که برای انسان‌ها از زبان انبیا قرار داده است به کمک نزول کتاب‌های آسمانی: (وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا) (انبیاء: ۷۳). نوع سوم: توفیقی است که شامل حال کسانی می‌شود که هدایت یافته‌اند: (وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى) (محمد: ۱۷). نوع چهارم: هدایتی است که در آخرت به سمت بهشت انجام می‌شود: (سَيَهْدِيهِمْ وَ يَصْلِحُ بِاللَّهِمْ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفًا لَهُمْ) (محمد: ۵-۶) این هدایت‌های چهارگانه به صورت ترتیبی می‌باشند؛ به گونه‌ای که اگر نوع اول حاصل نشود، نوع دوم و سوم و چهارم نیز حاصل نخواهد شد. (۲)

قرآن کریم یکی از عوامل مهم هم‌زبانی پیامبران خصوصاً پیامبر اسلام (ص) با قوم خود و نیز نازل شدن قرآن به زبان عربی مبین را بیان دستورات الهی به شکلی آسان برای درک بهتر مردم و فهم قوم پیامبر (ص) جهت هدایت آن‌ها بیان می‌کند، در حالی که آن‌ها دشمنانی بسیار خطرناک برای دین خدا بودند: (فَإِنَّمَا يَسِرَّنَاهُ بِلسَانِكَ يُبَشِّرُ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرُ بِهِ قَوْمًا لُدًّا) (مریم: ۹۷).

نظر علامه طباطبایی بر این است که منظور از تیسیر و آسان کردن آن، این است که آن را به لسان عربی، که لسان مادری آن حضرت است، بر زبانش جاری کرد، پس آیه مورد بحث از این حقیقت خبر می‌دهد که خدای تعالی قرآن را به زبان او جاری کرد، یعنی آسان کرد تا تیشیر و انذار مردم آسان باشد. اگر قرآن به آن حال که بود (و اکنون نیز هست) نزد خدا باقی می‌ماند و او را به این صورت که فعلا هست عربی و خواندنیش قرار نمی‌داد هیچ امیدی نمی‌رفت که مردم آن را بفهمند و هم چنان علی (بلند پایه)، و حکیم (غیر قابل فهم و تعقل) می‌ماند. (۹)

(وَلْيَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (آل عمران: ۱۰۴).

عمل در همه شؤون دایر مدار علم است. هر زمان که علم قوی باشد عمل قوت می‌گیرد و هر زمان علم ضعیف باشد عمل هم ضعیف می‌گردد. پس هر زمان که علم، یک علم صالح باشد، عمل هم صالح می‌شود، و هر زمان که علم، فاسد باشد عمل هم فاسد می‌گردد. بنابراین علم و عمل، اثری متقابل در یکدیگر دارند و وجه

در این بیان، موسی(ع) سه عذر آورده است: ترس از تکذیب، تنگی سینه و عدم روانی زبان، که از همه مهم‌تر عدم روانی زبان بوده؛ چون اگر ترس به خاطر تکذیب بود، همان‌طور که او را تکذیب می‌کردند برادرش هارون را نیز تکذیب می‌کردند. (۹)

۱۲. کارکرد تبیینی:

البیان- کشف و آشکار شدن چیزی است و معنی آن اعم از نطق است که ویژه انسان است، وسیله تبیین و روشن کردن چیزی را نیز بیان نامیده‌اند. (۳)

عده‌ای از علماء گفته‌اند بیان بر دو گونه است: اول- خبر دادن واضح و آشکار و روشن در پدیده‌ها و اشیائی که در حالی از حالات با آثار صنع خداوند دلالت دارند. دوم- بیان در معنی خبر خواستن و کشف از چیزی با پرسش کردن، و خبر گرفتن از آن یا با سخن گفتن یا نوشتن یا اشاره کردن. (همان).

قرآن کریم یکی از عوامل مهم هم‌زبانی پیامبران با اقوامشان را بیان دستورات الهی برای گروه و قوم می‌داند زیرا این آگاهی دادن از طریق زبان اتفاق می‌افتد و این لسان قوم در هر زمانی متفاوت است: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِسَانًا قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) (ابراهیم: ۴).

کلمه "لسان" در این جا به معنای لغت است، و ضمیر در کلمه "قومه" به رسول و در کلمه "هم" به قوم بر می‌گردد، و حاصل معنا چنین می‌شود که: ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان مردمش و به لغت و واژه ایشان تا بتواند احکام را برای آنان بیان کند. مقصود از ارسال رسل به زبان قوم خود، این است که رسولانی که فرستاده‌ایم هر یک از اهل همان زبانی بوده که مأمور به ارشاد اهل آن شده‌اند، حال چه این که خودش از اهل همان محل و از نژاد همان مردم باشد، و یا آن که مانند لوط از اهالی سرزمین دیگر باشد، ولی با زبان قومش با ایشان سخن بگوید. درضمن پیغمبرانی که به بیش از یک امت مبعوث شده‌اند یعنی پیغمبران اولوالعزم، اقوامی که اهل زبان خود نبوده‌اند را نیز دعوت می‌کردند، مثلاً حضرت ابراهیم(ع) با این که خود، "سریانی" زبان بود عرب حجاز را به عمل حج دعوت نمود، و موسی(ع) با این که "عبری" بود، فرعون و قوم او را که "قبطی" بودند به ایمان به خدا دعوت فرمود، و پیغمبر بزرگوار اسلام(ص) هم یهود عبری زبان و نصاری رومی زبان و غیرایشان را دعوت فرمود، و هر که از ایشان که ایمان می‌آورد ایمانش را می‌پذیرفت، همچنین دعوت نوح، که از قرآن کریم، عمومیت دعوت او استفاده می‌شود. بنابراین مسأله ارسال رسل و دعوت دینی را بر اساس معجزه و یک امر غیرعادی بنا نگذاشته، ایشان را فرستاده تا به زبان عادی که با همان زبان در میان خود گفتگو می‌کنند و مقاصد خود را به دیگران می‌فهماند، با قوم خود صحبت کنند و مقاصد وحی را نیز به ایشان برسانند. در این صورت معنای این آیه و آیه‌ای که می‌فرماید: (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) «و ما ذکر را به تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی که چه چیز به سویشان نازل شده» (نحل: ۴۴) یکی خواهد بود.

در همین راستا در کتاب خصال جابرین عبدالله حدیثی را از قول پیامبر(ص) روایت می‌کند: (وَمَنْ عَلَيَّ رَبِّي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ قَدْ أَرْسَلْتُ كُلَّ رَسُولٍ إِلَيَّ مِنْ أُمَّتِهِ لِسَانَهَا وَأَرْسَلْتُكَ إِلَيَّ كُلِّ أَحْمَرٍ وَأَسْوَدٍ مِنْ خَلْقِي) «(۸).

حریص بودن می‌دهد مانند: (إِنَّا إِلَهِي اللَّهُ رَاغِبُونَ) (توبه: ۵۹) (فَإِذَا فَرَعْتُ فَأَنْصَبُ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبُ) (شرح: ۷-۸) و چون با «عن» باشد معنی اعراض و کناره‌گیری و بی‌اعتنائی می‌دهد، مانند: (وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ) (بقره: ۱۳۰) (۲)

(وَ حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ) (نساء: ۸۴). خداوند در این آیه به پیامبرش یادآوری می‌نماید که تنها وظیفه‌ای که نسبت به غیر خودت داری این است که در امر جهاد تشویقشان کنی و مؤمنین را تحریک کنی تا شاید خدای تعالی خطر کفار را کفایت و دفع نماید. چون او جز اطاعت خودش و تحریک مؤمنان تکلیفی و مسئولیتی ندارد، هر کسی خواست قبول کند، نخواست قبول نکند. (۹)

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ) (أنفال: ۶۵). مؤمنان در هر اقدامی که می‌کنند اقدامشان ناشی از ایمان به خداست، و ایمان به خدا نیرویی است که هیچ نیروی دیگری معادل آن نبوده و در برابر آن تاب مقاومت نمی‌آورد، چون بدست آوردن نیروی ایمان مبنی بر فهم صحیح است، و همین فهم صحیح صاحبش را به هر خلق و خوی پسندیده‌ای متصف می‌سازد، و او را شجاع و با شهامت و پرجرات و دارای استقامت و وقار و آرامش قلب و وثوق به خدا بار می‌آورد، چنین کسی اطمینان و یقین دارد به این که به هر تقدیر چه کشته شود و چه بکشد بُرد با اوست، زیرا در هر دو تقدیر پاداشش بهشت است، و او در خود مصداقی برای مرگ به آن معنایی که کفار معتقدند و آن را نابودی می‌پندارند، نمی‌بیند و بسیار نادر است که دلی بی‌ایمان تا پای جان بر سر هواهای خود پایدار بماند، مگر این که مشاعرش را از دست داده باشد. (۹).

۱۱. کارکرد فصاحتی:

فصاحت؛ یعنی بیان و وقتی که گفته می‌شود "فَصَحَّ الرَّجُلُ فَصَاحَةً" یعنی سخن او خوب و بیان او زیبا شد. وقتی که صفت فرد یا کلام قرار می‌گیرد "رجل فصیح و کلام فصیح" به معنای بلیغ و رساست و وقتی که صفت زبان "لسان فصیح" می‌شود به معنای زبان بدون گره و به دور از بند آمدن است. (۷)

فصاحت به معنی بیان و خلوص کلام از تعقید است و فصیح کسی است که کلامش بیان‌کننده مقصود و خالی از تعقید باشد. (۶)

از جمله کارکردهای لسان که مورد نظر قرآن کریم است کارکرد فصاحت و بلاغت آن است که بیشترین تأثیر را بر شنوایی شنوندگان می‌گذارد و به همین خاطر انبیاء در دعوتشان به آن توجه داشته‌اند: (وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) (قصص: ۳۴).

نظر علامه طباطبایی این است که تنها عامل درخواست همراه در این مأموریت، اهمیت فصاحت زبان است که حضرت موسی(ع) فرموده برادرش هارون فصیح‌تر از من است، و زبانی گویاتر از من دارد، پس او را به یارم بفرست، تا صدق مرا در مدعایم تصدیق کند، چون در حال خشم لکنتی که در زبانش بوده، بیشتر می‌شده و مصدق آن این آیه از سوره شعراء است: (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ) «پروردگارا من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ می‌شود و زبانه به قدر کافی گویا نیست (به برادرش هارون نیز رسالت ده) تا مرا یاری کند» (شعراء: ۱۲-۱۳).

5. Madani, Ali Khan Ibn Ahmad, 1426, al-Muzad al-Awal wa Al-Kanaz Lema Aleihi Man, Language of the Arab Al-Maawl, Holy Mashhad, Al-Al-Bayt (peace be upon him) Foundation for Revival of Tradition.
6. Qorashi Banabi, Ali Akbar, 1371, Quran Dictionary, Tehran, Islamic Book Store, edition: 6.
7. Ibn Manzoor, Muhammad Ibn Makram, 1414, Al-Arab Language, Publisher: Dar al-Fikr Lal-Taba'ah and Al-Nashar and Al-Tawzi'ah-Dar Sadr, Beirut, third volume.
8. Sadouq, Muhammad bin Ali, 1362, Al-Khasal, Qom: Jamia Modaresin, first edition.
9. Tabatabayi, Mohammad Hossein, 1390, Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an, 20 volumes, Al-Alami Publishing House-Lebanon-Beirut, Print: 2.

تأثیر هم‌زبانی تا جایی است که در اشعار شعرا هم نمود کرده است:
 هر که او از هم زبانی شد جدا
 بی زبان شد، گرچه دارد صد نوا

نتیجه گیری

زبان در قرآن، با ذات صادق و بنیاد قدسی، آیت و نشانه‌ای الهی است. تفاوت زبان‌ها از جمله واقعیت‌های اجتماعی است. در جریان اجتماعی شدن، فرهنگ هم‌چون عرضی بر ذات قدسی زبان، سایه افکنده و همین امر منشاء آسیب‌هایی (دروغ، ریا، خشونت و...) در کاربست زبان است. علی‌رغم چنین خطر عمده‌ای که شرایع و طرائق را نیز تهدید می‌نماید؛ گفتمان صدیقین هم‌چون حافظه صادق جمعی-تاریخی، حافظ رهاورد امر خفی و گریزپای (وحی) است. فصاحت زبان در رسالت رسولان اگرچه اهمیتی درخور توجه دارد؛ اما این امر با عدم تمایزگذاری، میانه جمعیت سالم و معلول و فصیح و غیر فصیح توأم است. در نتیجه راه برابر فصیح (ابر انسان‌گرایی‌های فاشیستی) بسته می‌گردد. برجسته‌تر شدن ویژگی فصاحت و روشنی زبان عربی (عربی مبین)؛ زمینه زبانی و قالب زیبایی‌شناختی قرآن را بیان داشته و راه بر کج فهمی (خود برتر بینی و خود شیفتگی قومی) عرب نیز بسته می‌شود. زیرا تنزیل وحی در سنت الهی به طور طبیعی، مبتنی بر زبان هر قومی است. از این روی، تنزیل قرآن به زبان عربی و تاکید بر آن، به معنی استیلا بخشی عرب بر مسلمانان نیست. تنزیل کتب آسمانی از جمله قرآن، به زبان اقوام؛ مخل محتوای توحیدی وحی نیست؛ قرآن آشکارا مرزبندی اسلام با فرهنگ و زبان عرب را خلق، تبیین و برجسته نموده است؛ لذا تصور مطابقت قرآن با عربیت و تایید و بازتولید آن، توسط وحی ممکن نیست. از آن جا که بنا به اعتقاد مسلمانان مردم در قیامت برای بازپرسی اعمال خویش در حضور الهی ظاهر می‌شوند، خداوند به ما هشدار می‌دهد که مراقب اعمال خود باشیم در روزی که حتی زبان، دست و پا هم برای اعمال ما شهادت می‌دهند.

References

1. Tarihi, Fakhreddin, 1375, Majma Al-Bahrin, research: Ahmad Hosseini Ashkuri, Tehran: Mortazavi bookstore. Third.
2. Ragheb Esfahani, Hossein bin Muhammad, 1412, al-Mufardat fi Gharib al-Qur'an, Nashrdar al-Ilam al-Dar al-Shamiya, Damascus, Beirut.
3. Khosravi Hosseini, Gholamreza, 1374, translation and research of vocabulary words of the Qur'an with literal and literary interpretation of the Qur'an, Tehran, Mortazavi publisher.
4. Al-Farahidi, Al-Khalil bin Ahmad, 1410, Kitab Al-Ain, Research by Mahdi Al-Makhzumi, II, Dar Al-Hijra Foundation, without location.